

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابى
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ وَ عَلَى الْاَزْوَاجِ الَّتِي خَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَيْكَ مِنَّا سَلَامُ اللّٰهِ اَبَدًا مَا بَقَيْنَا
وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللّٰهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِيَارَتِكَ اَلسَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيٍّ
بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى اَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى اَصْحَابِ الْحُسَيْنِ يَا لَيْتُنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَنفُورَ قَوْزَا
عَظِيْمًا

اَللّٰهُمَّ الْعَنْ اَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَآخِرَ تَابِعٍ لَهٗ عَلَى ذٰلِكَ، اَللّٰهُمَّ الْعِنْ
الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ، وَشَايَعَتْ وَبَايَعَتْ وَتَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

صورت دوم از قسمت سوم به تقسیم مصباح الاصول این هست که اصول عرضیه با هم
متساخته نیستند در اطراف علم اجمالی و اصل طولی هم مفادش با مفاد اصول طول
عرضیه یکی نیست مختلف است به خلاف صورت قبل. در اینجا هم محقق خوئی
قدس سره می‌فرماید که آن اصول عرضیه با هم تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند و ما
مراجعه می‌کنیم به آن اصل طولی؛ و برای این دوتا مثال می‌زنند به خاطر افتراقی که این
دو مثال دارد که عرض می‌کنیم. مثال اول این هست که فرض کنید کسی نماز مغرب و
عشاء را خوانده و فارغ از هر دو نماز هست، بعد از نماز عشاء یقین پیدا می‌کند و علم
اجمالی پیدا می‌کند که یا رکوعی را اضافه کرده در مغرب، نماز مغربش و یا یک رکوع از
نماز عشاءش ترک شده؛ علم اجمالی پیدا می‌کند که من یا در نماز مغرب یک رکوع
اضافه کردم که خب موجب بطلان نماز مغرب می‌شود چون زیاده‌ی رکن است و یا این‌که
یک رکوع را در نماز عشاء نیاوردم که خب باز موجب بطلان نماز عشاء می‌شود اگر این
جور باشد چون رکعی را ترک کرده. در اینجا خب این علم اجمالی را داریم که یا آن نماز
باطل است به خاطر آن جهت، یا این نماز باطل است به خاطر این جهت. در اینجا ما دوتا
اصل عرضی داریم، یکی این‌که نسبت به نماز مغرب قاعده‌ی فراغ جاری است دیگر، بعد
از نماز است دارد شک می‌کند، پس قاعده‌ی فراغ در نماز مغرب جاری می‌شود. نماز
عشاء هم که گفتیم بعد از نماز عشاء شک کرده، پس بنابراین قاعده‌ی فراغ در اینجا هم
وجود دارد. ولی این دوتا قاعده‌ی فراغ قابلیت جریان ندارند، چرا؟ برای خاطر این‌که اگر
هر دو قاعده‌ها را بخواهیم جاری بکنیم مخالفت قطعیه لازم می‌آید، دیگر نه نماز مغرب را
اعاده کند، نماز عشاء را هم اعاده نکند خب قطع دارد که پس مخالفت قطعیه‌ای اینجا
انجام شده، برای این‌که یا نماز مغربش درست نبوده قهراً عشاءش هم درست نبوده یا
اگر مغرب درست بوده عشاءش درست نبوده پس بنابراین اگر قاعده‌ی فراغ در هر دو
جاری کند یقین پیدا می‌کند که با آن تکلیفی که در مقام وجود دارد قطعاً مخالفت کرده.
بنابراین قاعده‌ی فراغ در آن نماز و این نماز قابلیت جریان ندارد، چون اگر در هر دو جاری

کنیم ترخیص در مخالفت قطعی لازم می‌آید، بخواهیم در یکی جاری کنیم دون دیگری جاری کنیم ترجیح بلا مرجح است. بنابراین قاعده‌ی فراغ از بین خواهد رفت.

س: استاد با فرض این‌که وقت باقی است یا ارتباطی اصلاً ندارد؟

ج: نه این‌جا ارتباط ندارد.

خب بعد که این‌جور شد تساقط کردند دوتا قاعده‌ی فراغ‌ها، ما چه می‌کنیم؟ رجوع می‌کنیم به اصول طولی؛ نماز مغرب قاعده‌ی فراغش که از بین رفت اصل طولی آن‌جا چیست؟ استصحاب عدم اتیان به رکوع زائد، یقین که ندارد که، استصحاب می‌کند عدم اتیان به رکوع زائد را نسبت به نماز مغرب؛ پس بنابراین نماز مغرب نتیجه این می‌شود که درست است اعاده نمی‌خواهد. نمازی است که اتیان به رکوع زائد در آن نشده، بقیه را که می‌داند آورده، رکوع زائد هم که شارع متعبد می‌کند می‌گوید نیاوردی، پس بنابراین نماز مغرب می‌شود درست. نماز عشاء، استصحاب می‌کند عدم اتیان به رکوع، خب نتیجه این می‌شود که نماز عشاء چیست؟ باطل است، عدم اتیان به رکوع و این نقصانی که یقین داشت یا آن‌جا اضافه شده یا این‌جا کم شده، استصحاب می‌گوید رکوع نکردی در نماز عشاء رکوع نکردی پس باطل است، نماز عشاء را باید اعاده کنی. این دو استصحاب‌ها جاری می‌شوند؛ استصحاب عدم اتیان در نماز مغرب به رکوع زائد که نتیجه‌اش می‌شود صحت نماز مغرب و عدم اتیان به رکوع در نماز عشاء که نتیجه‌اش این می‌شود بطلان نماز عشاء و این‌که باید نماز عشاء را دو مرتبه بخواند. از جریان این دوتا استصحاب‌ها هیچ محذوری لازم نمی‌آید، چون هر دو استصحاب را که جاری کنیم مخالفت قطعی یقین پیدا نمی‌کند مخالفت قطعی کرده، چون فرض این است که عشاء را می‌خواند، یقین نمی‌کند مخالفت قطعی که. بنابراین و این استصحاب‌ها هم اصل طولی است، چرا؟ لما ثبت فی محله که وقتی ما قاعده‌ی فراغ داریم، همه‌ی موارد قاعده‌ی فراغ استصحاب هم جاری است دیگر، کسی مثلاً بعد از نماز شک می‌کند که آیا من سجده را انجام دادم یا نه؟ خب استصحاب عدم اتیان دارد، رکوع انجام دادم یا نه؟ استصحاب عدم اتیان دارد، قرائت را انجام دادم یا نه؟ استصحاب عدم اتیان دارد و هکذا و هکذا. قاعده‌ی فراغ مقدم است بر استصحاب، به چه دلیل؟ در محل خودش گفته شده، اگر استصحاب در موارد قاعده‌ی فراغ حجت باشد نویت به قاعده‌ی فراغ نمی‌رسد و جعل قاعده‌ی فراغ در شریعت می‌شود لغو. این قرینه می‌شود بر این‌که شارع در این موارد که قاعده‌ی فراغ جاری است استصحاب را حجت نفرموده؛ بنابراین جریان استصحاب در طول سقوط قاعده‌ی فراغ است. خب پس قاعده‌ی فراغ‌ها تعارض کردند، تساقط کردند، ما در این‌جا می‌رویم سراغ استصحاب. بنابراین در این‌جا هم باز فرمایش محقق نائینی که فرمود ما در اطراف علم اجمالی اصل مرخصی نمی‌توانیم داشته باشیم، نه، یک مورد پیدا کردیم همین‌جا.

س: آقا این با موضوعی که مطرح شد نمی‌ساخت، موضوع این بود که اصل‌ها هم‌سنخ نباشند، این‌جا اصلاً هم‌سنخ هستند....

ج: احسنت! حالا می‌خواستم من این سؤال را طرح کنم.

یک تشویشی در مصباح الاصول در تقسیم‌بندی وجود دارد، باز این‌جا مشکله‌اش همین است که این بوده که اصل‌های عرضی هم‌سنخ نباشند، این‌جا خب هر دوی آن قاعده‌ی فراغ است و هم‌سنخ هستند. یک تشویشی ...

س: ...

ج: حالا عرض می‌کنم آن حالا.

این مثال اولی که ایشان این‌جا زدند، خوب ...

س: حاج آقا به غیر از این قرار بود که یک کدام‌شان اصل محکوم داشته باشد، این دوتایش داشته ...

ج: داشته باشد بله.

س: نه این...

ج: حالا این‌جا دیگر نیاوردند، عرض می‌کنم خوب تقسیم‌بندی نشده این ...

این مثال اول، مثال دوم؛ می‌فرمایند این‌که اگر کسی در بعد از نماز مغرب که خوانده است علم پیدا می‌کند که من یا نماز عصر را نخواندم یا یک رکعت از نماز مغرب فوت شده از من، یعنی نماز مغرب را من دو رکعتی خواندم، خدا رحمت کند یکی از علماء می‌فرمود که من تهران کار داشتم، از صبح رفته بودم این طرف و آن طرف پیاده، خیلی خسته بودم، خیلی خسته بودم؛ نزدیک غروب رفتم مغازه یکی از آشنایان‌مان در بازار تهران و با هم گفتیم برویم نماز آقای خوانساری مسجد حاج سیدعزیزالله، تو راه که با او می‌رفتیم به او می‌گفتم من خیلی خسته هستم، این‌که دوتا نمازها را بایستم اقتدا کنم نمی‌شود، من توی نماز مغرب دو رکعت نماز، نماز مغرب آقای خوانساری دو رکعت نماز مغرب را با ایشان می‌خوانم، آن یک رکعت دیگر را هم نماز عشا را دو رکعتی می‌خوانم و می‌روم. او گفت آقا نماز مغرب که تو سفر قصر نمی‌شود نه سه رکعت است، گفتم نه، هرچه او اصرار کرد گفتم نه این‌جوری نیست و نماز مغرب هم در سفر دو رکعت است. گفت که آقا این‌طور نیست، گفتم نه توی رساله‌ی آسید ابوالحسن، گفت آمدیم مسجد، من هم سر دو رکعتی نماز مغرب را سلام دادم وارد نماز عشا شدم یک مرتبه یاد آمد که بابا این از مسلمات است که چنین چیزی نمی‌شود. گاهی انسان این‌جوری غفلت این‌طوری برای انسان پیدا می‌شود. حالا این آدم علم اجمالی دارد که یا من نماز عصر را نخواندم، حالا این چه اختلالاتی باید در مغزش رخ بدهد که این‌جور یقین کند که یا من نماز عصر را نخواندم یا یک رکعت از نماز مغرب ترک شده و نماز مغرب را دو رکعتی خواندم؛ یکی از این دوتا شده، علم اجمالی به این پیدا کرده. خوب این‌جا دوتا اصل عرضی داریم، نسبت به نماز مغرب خوب قاعده‌ی فراغ دارد، نسبت به نماز عصر قاعده‌ی حیلولة دارد. چون وقتی از وقت خارج شدیم نسبت به نماز وقت شک کردیم شارع یک قاعده‌ی جعل کرده قاعده‌ی حیلولة است، بگو ان‌شاءالله درست انجام شده، ان‌شاءالله خواندم. شب شک می‌کند نسبت به نماز روز، قاعده‌ی حیلولة دارد، روز نسبت به نماز شب شک می‌کند، قاعده‌ی حیلولة دارد، وقتی وقت تمام شد قاعده‌ی حیلولة دارد.

خب این‌جا پس بنابراین نماز عصر قاعده‌ی حیلولة دارد می‌گوید درست است، نماز مغرب هم قاعده‌ی فراغ دارد می‌گوید درست است. این دوتا اصل عرضی جاری نمی‌شود، چون اگر هر دو بخواهیم جاری کنیم در هر دو هم قاعده‌ی حیلولة‌ی آن‌جا را جاری کنیم هم قاعده‌ی فراغ این‌جا را جاری کنیم این ترخیص در معصیت لازم می‌آید از آن؛ می‌دانیم یکی از این‌ها بالاخره. اگر بخواهیم بگوییم قاعده‌ی حیلولة را جاری کنیم قاعده‌ی فراغ را جاری نمی‌کنیم، ترجیح بلا مرجح؛ بگوییم فراغ را جاری می‌کنیم حیلولة را جاری نمی‌کنیم

ترجیح بلا مرجح است؛ نتیجه این می‌شود که این دوتا قاعده در مقام قابل تطبیق نیستند، تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند می‌روند کنار. این مثال از آن نظر اشکالی در آن نیست، این‌ها واقعاً با هم چی دارند؟ تخالف دارند، یکی‌اش قاعده‌ی حیلولة است یکی‌اش قاعده‌ی فراغ است.

بعد نسبت به نماز مغرب که می‌گوید که احتمال دارد من یک رکعت نخوانده باشم. استصحاب عدم اتیان به رکعت می‌کند و نتیجه این می‌شود که نماز مغربش پس باطل بوده باید چه کار کند؟ اعاده کند. نسبت به قضاء نماز عصر برائت جاری می‌کند، شک دارد که الان قضاء نماز عصر بر او واجب است یا نه؟ برائت جاری می‌کند. ان قلت که این‌جا ما اصل منقح موضوع داریم، استصحاب عدم اتیان به نماز عصر می‌گوید تو نماز عصر را نخواندی، پس با توجه به این‌که می‌داند نماز، یعنی استصحاب می‌گوید نماز عصر نخواندی، تعبد شارع می‌گوید نماز عصر نخواندی چطور می‌تواند برائت از قضاء جاری کند؟ جواب این است که موضوع وجوب قضاء، عدم الاتیان نیست که مفاد استصحاب است، آن موضوعش چیست؟ فوت است، یک امر وجودی است، فوت الصلاة اقض ما فات کما فات، موضوع فوت است، استصحاب عدم اتیان به نماز عصر لازمه‌اش چیست؟ عدم اتیان تا خروج وقت، لازمه‌اش فوت است، می‌شود اصل مثبت. پس بنابراین مجرا برای برائت نسبت به نماز عصر داریم، شک می‌کند که نماز عصر قضاء شده یا قضاء نشده، اگر قضاء شده باشد و فوت شده باشد بر او قضاء لازم است و الا فلا، چون شک دارد برائت جاری می‌کنیم. اصل مثبتی هم، اصلی هم در این‌جا وجود ندارد که بگوید از تو فوت شده. خب بنابراین نسبت به نماز مغرب

س: این‌ها واسطه خفی نیست این‌جا؟

ج: نه.

س: عدم اتیان همان فوت است عرفاً دیگر، واقعاً واسطه خفی است، فوت را واقعاً فوت چیزی غیر از عدم اتیان می‌داند؟

ج: آن امر وجودی است دیگر ...

س: امر وجودی باشد، ... بین فوت و عدم اتیان، وقتی واسطه خفی باشد عرف می‌گوید

ج: واسطه خفی نیست، واسطه که خفی نیست، بلکه لازم و ملزوم هستند، بلکه اگر آن را نیاوردی تا آخر قهراً فوت صادق است، این‌ها لازم و ملزوم هستند اما این‌جوری نیست عرفاً توجه دارد به این جهت.

حالا این به خدمت شما عرض شود که و این جریان قاعده‌ی فراغ نیست به نماز مغرب و برائت نیست به قضاء نماز عصر هم هر دو جاری می‌شوند و لا بأس، چرا؟ چون از آن مخالفت قطعیه لازم نمی‌آید، ترجیح بلا مرجح هم لازم نمی‌آید. پس بنابراین این‌جا هم از آن مواردی است که باز خدمت استاد گفته می‌شود که شما می‌گویید ما اطراف علم اجمالی هیچ‌جا نمی‌توانیم اصل مرخص داشته باشیم بیا این‌جا اصل مرخص داریم.

فرق مثال قبلی با این مثال بعدی در چیست؟ این است که در مثال قبل آن اصل طولی ما هردوی آن چی بود؟ استصحاب بود؛ در این مثال بعدی ما اصل طولی ما یکی‌اش

استصحاب است یکی‌اش برائت است. دوتا مثال زدند برای این‌که بفرمایند در این صورتی که ما دوتا اصل عرضی داریم و اصل طولی داریم لا فرق که آن اصول طولیه متمائل باشند یا متجانس باشند مثل مثال اول، یا این‌که غیر متجانس باشند و مختلف باشند مثل مثال دوم.

در این‌جا تعلیقه‌ای که وجود دارد این است که این‌که ایشان به نحو ضابطه‌ی کلیه فرمودند در این موارد این چنین است و در حقیقت اصل عرضی ما با اصول طولیه هیچ تعارضی ندارند که می‌فرمایند اصول عرضی تساقط می‌کنند می‌رویم سراغ اصول طولی؛ این مطلب محل تأمل و اشکال است که همه‌ی موارد این‌جوری نیست. در این مثال‌هایی که ایشان زدند بله، در این مثال‌هایی که ایشان زدند همین‌طور است، حالا برمی‌گردیم به مثال اول توضیح بدهیم طبق آن فرمایشی که خودشان یاد ما دادند در قبل.

در مثال اول این‌جور بود که می‌داند یا از نماز مغرب یک رکوع نیاورده یا از نماز عشاء یا در نماز مغرب یک رکوع اضافه کرده یا در نماز عشاء نقصان رکوع وجود دارد، یک رکوع را انجام نداده. خب این‌جا گفتیم چی؟ فرمودند چی؟ فرمودند یک قاعده‌ی فراغ نماز مغرب دارد، یک قاعده‌ی فراغ نماز عشاء دارد، این دوتا را نمی‌توانیم جاری بکنیم، چرا نمی‌توانیم جاری بکنیم؟ علتش این است که... و می‌رویم سراغ استصحاب عدم اتیان به رکوع عشاء، پس عشاء را باید باطل است بخوانیم و عدم اتیان به رکوع زائد در مغرب می‌گوییم پس مغرب درست است. و این قاعده‌ی فراغ‌ها با هم ایشان می‌فرمایند که تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند. قاعده‌ی فراغ این‌جور نیست که بگوییم یا قاعده‌ی فراغ این‌جا یا استصحاب عدم اتیان آن‌جا با هم تعارض می‌کنند. چرا این حرف را می‌زنیم؟ برای خاطر این‌که قاعده‌ی فراغ یک دلیل که بیشتر ندارد، این یک دلیل نمی‌تواند هردوی این دو مصداق را بگیرد، دلیل قاعده‌ی فراغ یک دلیل است؛ این یک دلیل نمی‌تواند دوتا مصداق را بگیرد که از گرفتن این دو مصداق ترخیص در معصیت لازم می‌آید. پس در این مثال درحقیقت خود دلیل قاعده فراغ مع الغض از این که اصلاً چیزی در مقابلش هست یا نیست قصور ذاتی دارد.

س: چرا؟ چرا قصور دارد؟ قضیه حقیقه است حاج آقا، برای چی ...

ج: نه، قضیه حقیقه هست اما اگر شارع با یک دلیل بخواهد هم این دلیل شامل این فرد بشود، هم این دلیل شامل این فرد بشود که مستلزم این است که از شارع یک کار قبیحی سر زده باشد پس این قبح ترخیص در معصیت قرینه لیّنه محتفه بالكلام، می‌گوید مولا هر دو را نمی‌شود اراده کرده باشد. این را نمی‌شود اراده کرده باشد.

س: حاج آقا، این قصور ذاتی نیست این عرضی است. شما به خاطر چی الان دارید می‌گوییم که ما نمی‌توانیم الان عمل بکنیم به این قاعده فراغ... به خاطر این که می‌گوییم که مخالفت قطعی پیش می‌آید. مخالفت قطعی که به خاطر ذاتی

ج: یعنی ترخیص در مخالفت قطعی، یعنی لازم می‌آید گوینده این کلام با این سخنش

س: درست است. شما زمانی می‌توانی بگویی قصور ذاتی هستند که دلیل نتواند آن دو تا را ...

ج: نمی‌تواند دیگه.

س: دلیل چرا نمی‌تواند بگوید؟ به خاطر یک چیز عرضی، آن هم به خاطر این که مخالفت قطعیه پیش می‌آید. مخالفت قطعیه یک چیزی غیر از دلیل ذاتی خود آن خدمت‌تان عرض بکنم قاعده فراغ است

ج: ببینید؛ اگر یک دلیلی همراه بود با یک قرینه عقلیه یا لفظیه یا حالیه و امثال ذلک؛ این باعث می‌شود که آن دلیل چی پیدا می‌کند؟ اجمال پیدا می‌کند. این جا اجمال پیدا می‌شود که ما می‌گوییم شارع نمی‌شود هر دو را از این اراده کرده باشد. هر دو را که می‌دانیم ... کدام را اراده کرده؟ این را یا آن؟ بگوییم این را اراده کرده ترجیح بلامرجح است، بگوییم آن را اراده کرده ترجیح بلامرجح است، پس این سخن شارع این جا اجمال دارد. اجمال که داشت پس خود دلیل قاعده فراغ اجمال پیدا می‌کند. خود دلیل قاعده فراغ اجمال پیدا می‌کند در این جا،

س: چرا نگوییم اصلاً اطلاق ندارد؟

ج: بله؟

س: اصلاً در این موارد شامل نمی‌شود

ج: به چه دلیل شامل نمی‌شود؟

س: ...

س: شمولش چنین قبحی لازم می‌آید

ج: همین دیگه؛ اجمال یعنی همین

س: مع... اطلاق عدم الاطلاق ...

س: اجمال تخصیص

ج: اجمال

س: نه تشخیص هم نیست؛ یعنی اصلاً «ضیق فمن رکی»... است. از اول

ج: شما این جور کردید، برای ما فرقی نمی‌کند. شما بفرمایید حالا عده‌ای از آقایان مثل آقای صدر و این‌ها می‌گویند اجمال، شما بفرمایید عدم الاطلاق، این نمی‌شود اطلاق داشته باشد، برای ما فرقی نمی‌کند. پس چه بگوییم اجمال چه بگوییم اطلاق ندارد پس قصور مقتضی است ذاتاً این قاعده فراغ این جا دلیل بر حجیت ندارد تا بخواهد با آن معارضه کند. دو تا چیز وقتی با هم معارضه می‌کنند که صرف نظر از تعارض‌شان حجیت این، مقتضی بر حجیت این باشد. مقتضی برای حجیت آن هم باشد، این‌ها با هم تعارض می‌کنند. اگر یک چیزی خودش فی نفسه مع الغض از آن اصلاً، خود دلیل؛ قصور دارد. خب این جا نمی‌تواند با آن طرف مقابله معارضه بکند. معارضه بعد از آن است که حجیت هر دو مفروغ‌ عنه است حجیت ذاتی‌شان، بعد می‌آید تعارض می‌کنند نمی‌گذارد این حجیت ذاتی به حجیت فعلی، (ذاتی که می‌گوییم یعنی شأنی) به حجیت فعلی برسد و بالغ بشود. بنابراین در آن جا این مشکلی را ما داریم و حرف ایشان در آن جا درست می‌شود. این شبیه همان قسم اول می‌شود. همان قسم اول؛ اما اگر ما مثال را عوض کنیم بگوییم در

اثناء نماز عشاء این شک برای او پیدا می‌شود. در اثناء نماز عشاء که یا خللی در نماز مغرب من بوده یا خللی در نماز عشاء است که تجاوز محل شده، خب در این جا دیگر آن بیان این جا نمی‌آید. چرا؟ برای خاطر این که نماز مغرب... چون بعد از نماز مغرب است قاعده فراغ دارد، آن که توی نماز عشاء دارد جاری می‌شود قاعده تجاوز است و بنابراین که ما قاعده فراغ را غیر قاعده تجاوز بدانی بگویم دو تا قاعده مختلف است؛ یکی مال اثناء عمل یکی مال بعد العمل است. فلذا جاهای آن هم فرق می‌کند. مثلاً در وضو می‌گویم قاعده فراغ مثلاً جاری است ولی قاعده تجاوز جاری نیست. کسی دارد دست چپ را می‌شوید شک می‌کند دست راستش را شسته یا نه؟ یا صورتش را شسته یا نه؟ نمی‌تواند قاعده تجاوز جاری بکند. اما اگر وضو تمام شده، حالا شک می‌آید می‌کند، رفته نمازش هم خوانده شک می‌کند ما آیا...؟ قاعده فراغ جاری می‌کند در وضو، پس بنابراین قاعده فراغ غیر قاعده تجاوز است، دو تا دلیل جدای از هم دارد. حالا که دو تا دلیل جدای از هم دارد این جا همان حرف‌هایی که دیروز ایشان می‌زد این جا هم زده می‌شود. دیروز چی ایشان می‌فرمود؟ دیروز می‌فرمود اصالة الإباحة در کأس ب معارضة می‌کند با قاعده طهارت و اصالة الإباحة در کأس الف، می‌گفت با هر دو معارضة می‌کند. چرا؟ به آن بیانی که دیگر دیروز گذشت. ایشان می‌فرمود این دو با هم معارضة می‌کنند. خب در این جا می‌گویم چی؟ در این جا ما یک قاعده فراغ داریم، یک قاعده تجاوز این جا داریم در نماز عشاءمان، دو تا هم استصحاب داریم؛ یکی نسبت به نماز عشاء، یکی نماز مغرب، آن هم داریم. این قاعده تجاوز فقط با قاعده فراغ آن جا می‌خواهد معارضة کند یا نه با آن استصحابش هم معارضة می‌کند؟ خب به چه دلیل بگویم با استصحابش معارضة نمی‌کند؟ اگر شارع بخواهد این جا قاعده تجاوز بگوید شما دارید، آن جا هم نسبت به نماز مغرب بگوید شما رکوع زائد نیابوردی، خب باز چه می‌شود؟ مخالفت قطعی لازم می‌آید. قاعده تجاوز در این جا، قاعده تجاوز در صلاة عشاء؛ شارع بگوید بگو که إن شاء الله انجام دادم. قاعده تجاوز جاری کند. از آن طرف نسبت به نماز مغرب هم بگوید که چی؟ علم اجمالی داشت که شاید در نماز مغرب من یک رکوع زائد داشته باشم، بگوید استصحاب عدم اتیان به رکوع زائد دارم. این هم باز چه می‌شود؟ تعارض می‌کند چون لازمه این مخالفت قطعی است.

س: حاج آقا، قاعده فراغ که جزء موارد فقهیه است نمی‌توانیم بگویم این قواعد فقهیه از حیث دلیل از اصول عملیه جلوتر و اقدم است. اصلاً ما بگذاریم کنار اصول عملیه را این جا، به قاعده عمل بکنیم. ادله قواعد فقهیه اقوی است از اصول عملیه

ج: این جا فرض این است که اشکال دارد، تعارض می‌کند. فرض این است که قاعده فراغ در این و قاعده فراغ در او نمی‌تواند قاعده فراغ؛ هر دو را بگیرد چون شمولش نسبت به هر دو مستلزم ترخیص در مخالفت قطعی است.

س: ... هر طرف را بگیریم دوباره آن طرف ...

ج: خب، پس بنابراین ما در مورد، پس ما در مورد نماز مغرب دو تا مطلب داریم. یکی قاعده فراغ داریم و یکی استصحاب عدم اتیان به رکوع زائد داریم که در طول قاعده فراغ است. این دو تا را در نماز مغرب داریم. در نماز عشاء چی داریم؟ قاعده تجاوز داریم. این قاعده تجاوز آیا با قاعده فراغ آن جا فقط تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند و بعد نوبت می‌رسد به چی؟ به استصحابش، بگویم بله استصحاب عدم اتیان به رکوع زائد داریم پس نماز مغربمان درست است و استصحاب عدم اتیان به آن جزء داریم چون

قاعده تجاوز هم از کار می افتد دیگه با او، این جا هم می گویم که استصحاب عدم اتیان به آن جزء داریم پس بنابراین نماز عشاء مان هم باطل است باید اعاده بکنیم.

س: پس هر دو نمی شود...

ج: بله؟

س: هر دو، با هر دو تعارض تساقط نمی شود چون این جا عرف واقعاً دوتا ولی... می بینی، آن جایی که فرمودید که اصالة الطهارة بود

ج: همین را داریم می گویم دیگه

س: نه، این جا عرف یکی می دید

ج: همین را داریم می گویم. احسنتم. همین را داریم می گویم خدمت آقای خوئی، می گویم آن جا که شما مثال زدید دوتای آن قاعده فراغ بود، فرمایش ما آن جا همان بود که یادمان دادید در قسم اول که ایشان فرمود در قسم اول فرمود یک دلیل هر دو فرد را نمی تواند بگیرد، می گویم این جا درست است. آن مثال شما این جا درست است. قاعده فراغ یک دلیل دارد، هر دو را نمی تواند بگیرد پس دلیل قاعده فراغ در این جا می رود کنار، فقط دلیل آن اصل طولی می ماند. پس معارض ندارد.

س: ایشان می فرمایند که این جا طولیت عرفی است برخلاف آن جا که عرفی نبود، این جا طولیت خیلی... عرفی است. یکی اش قاعده فراغ است یکی اش استصحاب عدم اتیان است. عرف خب می گوید این ها خیلی با هم فرق دارند این دوتا،

ج: نه، این که فرق دارند که ملاک نیست؛ اشکال این است که شارع هم بخواهد بگوید او هست هم بخواهد بگوید این هست چه می شود؟

س: یعنی در عرض هم

ج: نه؛ نه، نه، نه، اصل قاعده تجاوز را در این جا بخواهد بفرماید. بعد آن جا هم بخواهد استصحاب عدم اتیان به رکوع زائد بفرماید می گوید من به تو می گویم آن جا رکوع زائد نیاوردی، متعبدت می کنم که رکوع زائد نیاوردی، این جا هم متعبدت می کنم که آن خلل مشکوکه را، آن امر مشکوک را آوردی، قاعده تجاوز می گوید «بلی، بلی قد فعلت» انجام دادی، نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش این می شود که پس ترخیص داد برای این که من مخالفت قطعیه بکنم چون یقیناً به حضرت عباس یا این را نیاوردم یا آن را اضافه کردم. پس بنابراین خود شارع این جا دارد ترخیص...، ولو این که مفادهایش فرق می کند و این جوری هست. بنابراین این جا باید گفت که قاعده تجاوز چون دلیل آخری است و آن اشکال این که یک دلیل می خواهد دوتا فرد را بگیرد و از او این مشکله لازم می آید وجود ندارد این جا ایشان باید بفرماید نه قاعده تجاوز جاری می شود و نه استصحاب جاری می شود. این ها جاری نمی شود. منتها ما باید چه کار کنیم؟ حالا هیچ کدام این ها جاری نشد، این جا حاکم ما می شود عقل ما که اشتغال یقینی یقتضی ال...، از باب اصول شرعیه کاری نمی توانیم بکنیم. اصول شرعیه ما این جا تساقط کردند رفتند کنار، منتها ما چیه؟ یقین داریم خدا هم نماز مغرب را از ما خواسته بود هم نماز عشاء را از ما خواسته بود. پس اشتغال یقینی به این دوتا نماز را می دانیم. امثال آن را شک داریم. از باب حکم

عقل‌مان، این جا مُبعث ما به این که باید نماز مغرب‌مان را و نماز عشاء‌مان را اعاده کنیم. چه کسی می‌گوید این کار را بکن؟ عقل ما می‌گوید.

س: عشاء که استصحاب عدم اتیان بود که، آن دیگر عقل ...

ج: دارم می‌گویم استصحاب عدم اتیان

س: توی عشاء نه توی مغرب، توی عشاء

ج: هان! این هم همین جور است.

س: ثابت نمی‌شود... مشکل ندارد

ج: اگر شما بتوانید بیایید یک کاری بکنید که این کار بتوانید بکنید که این کار استصحاب عدم اتیان به آن زائد را نتیجه‌اش این می‌شود که باطل است دیگر، گفت باطل است. پس شما باید اعده کنی؛ هم نماز مغرب‌تان را هم نماز عشاء‌تان را

س: عشاء هم ... عقل حکم اشتغال یقینی ندارد...

س: ... در عشاء تعارض دارد حاج آقا، سید می‌گوید استصحاب عدم اتیان سلیم از معارض است؛ نه سلیم از معارض نیست. استصحاب عدم اتیان و و رکوع زائد در عشاء با اجرای قاعده تجاوز در خود عشاء معارض می‌شود. یعنی تجاوز هم با فراغ می‌خورد هم با عدم اتیان در مغرب زائد است هم نتیجتاً وقتی بگوی عدم اتیان رکوع است یعنی باطل است اما تجاوز می‌گوید صحیح است. با تجاوز می‌خواند...

س: ...

س: رتبه‌شان فرق دارد

س: ... خود اجراء تجاوز در عشاء است دیگر0

ج: نه، ... این است که وقتی که قاعده تجاوز این، قاعده تجاوز با قاعده فراغ آن جا و استصحاب عدم اتیان به رکوع زائد؛ این سه‌تا تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند می‌روند کنار،

س: ... این جا نگویم سه‌تا تعارض سه‌تا تساقط می‌روند کنار، بگویید خود عدم اتیانی هم که در عشاء هست این هم معارض قاعده تجاوز است.

ج: چرا؟

س: برای این که تجاوز می‌گوید صحیح نمازت، عدم اتیان به رکوع می‌گوید باطل است نمازت،

ج: نه، درست است ولی تا قاعده تجاوز ساقط نشود استصحاب عدم اتیان جاری نمی‌شود. چرا؟ چون گفتیم که قاعده تجاوز مقدم است بر استصحاب و آن در طول است و الا اگر شارع استصحاب را بخواهد حجت قرار بدهد در کنار قاعده تجاوز، قاعده تجاوز همیشه لغو خواهد بود چون همه‌ی موارد استصحاب عدم اتیان وجود دارد.

س: فرمایش دیروز آقای خوئی بود که ما طولیت و عرضیت را لحاظ نکنیم بگویم که در عین حال عرف وقتی بگوید این را شارع تجویز کرده آن هم تجویز کرده؛ درست است طولی و عرضی است اما ...

ج: نه، این جا می‌داند. نفرموده، باز دلیلش نیست چون می‌دانیم این دوتا قاعده را کنار هم شارع نمی‌تواند جعل کند. این ربطی به آن ندارد، به آن حرف؛ شارع نمی‌تواند جاهایی که یعنی قاعده تجاوز را جعل کرده، قاعده فراغ را جعل کرده، آن جاها را نمی‌شود قاعده استصحاب را هم حجت قرار داده باشد. پس بنابراین قطعاً تا وقتی که سقوط نکرده قاعده تجاوز یا قاعده فراغ، استصحاب جاری نمی‌شود. حالا این جا گفته می‌شود، بابا استصحاب ... یعنی قاعده تجاوز عشاء با قاعده فراغ نماز مغرب با آن استصحابش، همه‌ی این‌ها تعارض می‌کنند، تساقط می‌کنند پس بنابراین شما مغرب را باید بیاوری، چون اصل شرعی به شما نمی‌گوید این جا مغرب درست است. هیچ اصل شرعی نمی‌گوید مغرب درست است. قاعده فراغ می‌خواست بگوید که نمی‌گوید. استصحاب عدم اتیان به رکوع زائد؛ آن هم که جاری نمی‌شود که بگوید رکوع زائد نیاوردی، پس نتیجه این می‌شود که آیا حالا من مغرب را خواندم درست؟ تحویل مولا دادم یا نه؟ خب اشتغال یقینی می‌دانم که نماز صلوة المغرب به من متوجه بوده، نمی‌دانم این را تحویل مولا دادم یا نه؟ عقل من حاکم است می‌گوید برو نماز مغرب را بیاور، نماز عشاء را هم حالا یا به استصحاب عدم اتیان و این که اصلی هم ندارم این جا، قاعده تجاوز هم این جا به من نمی‌گوید آوردی، چون فرض این است که قاعده تجاوز سقوط پیدا کرده

س: حاج آقا ببخشید، اگر ... استصحاب عدم اتیان من عشاء را آوردم، یک طرف شبهه من خالی است، دیگر آن طرف نیاز نیست که دیگه اصلاً، دیگه علم اجمالی نیست که دیگه، یک طرف شبهه من خالی می‌شود

ج: چی خالی می‌شود؟

س: یعنی، نگاه کنید اگر ما عشاء را با استصحاب عدم اتیان گفتیم آقا واجب است که من بخوانم دیگه مخالفت قطعی که دیگه نیست؛ یک طرف شبهه می‌رود کنار، دیگه در آن چیز دیگه ما شبهه‌ای نداریم که بخواهیم

ج: شبهه داریم که، من نمی‌دانم به چه دلیلی

س: ... شبهه

ج: نه، الان شما

س: ... با یک اصل ما شبهه را

ج: الان شما یقین دارید نماز مغرب درست تحویل دادید؟

س: خب بالاخره باید

ج: نه، یقین دارید؟

س: نه

ج: ندارید. پس اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینه

س: وقتی یک طرف شبهه، خب مثلاً

ج: بابا ببینید، این جا ولو شما فرض کنید فرض محال، علم اجمالی شما منحل بشود ولی شک دارید نماز مغرب را تحویل مولا دادید یا نه؟ حالا که شک داری یا اصول شرعیه باید بیاید به شما بگوید آره تحویل دادی که اصول شرعیه این جا از بین رفت. نه قاعده فراغ این جا هست نه چیز دیگری این جا هست، نیست. استصحابش هم که نیست که بگوید، پس وجداناً شک دارم این نماز مغربی که بر من واجب بود من از عهده او برآمدم یا برنیامدم؟ شک وجدانی دارم. هیچ امر شرعی هم وجود ندارد که بگوید آره، چون آن امر شرعی قاعده فراغ بود که جاری بود... استصحاب عدم اتیان به رکوع زائد بود؟ آن هم که فرض این که از بین رفت. به چی تمسک کنم؟ توی قبر از من سؤال کردند به چی تمسک کنم بگویم نماز مغرب را؟ به هر کدام این ها، این ها که می گوید حجت نبودند

س: اگر یک طرف شبهه خالی شد با یک طرف با یک اصول، ما دیگه اصلاً آن را بگذاریم کنار بیاییم این طرف را اصولش را، قواعدش را

ج: بابا! یک چیزی یاد ما دادند گفتند در باب اجمالی ... یک طرف شان منحل می شود می گویم «سَلَّمْنَا وَ آمَنَّا»، ولی این جا شبهه ما این است که ما می گویم نماز مغرب را شما بالاخره خواندی درست یا نه؟ شما الان می توانی بگویی خواندم درست؟ اصل برائت یعنی چی؟

س: می گویم جاری نمی شود این جا

ج: بله، چون، اصل برائت که این جا جاری نمی شود؛ یقین دارم تکلیف به نماز مغرب داشتم. شک در امتثال آن دارم که آیا امتثال کردم یا نکردم؟ خب اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینه، باید بروم بیاورم. بنابراین نتیجه این می شود که ما در این جا باید نماز مغرب را بخوانیم نماز عشاء هم باز بخوانیم.

فتحصل مما ذکرنا این که فرموده اند در صورت ثالثه، در تمام موارد ما به اصل طولی مراجعه می کنیم، اصل های عرضی با هم تعارض می کنند تساقط می کنند و همه جا به اصل طولی مراجعه می کنیم عرض می کنیم که فیه باید تفصیل داد. مواردش با هم مختلف است. این جا هم بعضی موارد بله، همان طور است که ایشان فرمودند، بعضی موارد هم این جوری نیست. للفقیه این که فی کل مورد مورد همه اطراف قضیه را محاسبه بکند و ببیند که آن جا مقتضای قواعد چه می شود؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين